

وحدثت مهمان مولا کاهل قال شهدت كربلا مع الحسين عليه السلام فرأيت رجلا يقال
قتالا سدايدا الا يحمل علي قوم الا كشفهم ثم يرجع الي الحسين عليه السلام ويرجل ويقل
داين ناکفت که در آن آزا کرده ابن نابل نقل کرده گفت هران که من در میدهان که بلانا حضرت امام حسین علی السلام
بودم پس بر دی را دیدم که مقاتله شد بدیدم و بر نوم حمله می نمود مکر جمیت آنها را متفرق بساحب و با عتی را برنگ
بناک می انداخت بعد از آن بگفت من حضرت سید ابا موسی آل عباس علیه الصلوات و السلام را دیدم که در حرم بود و گفت
الشر هدیة الرشید انفق احمد فی الخیلة الفردوس نعلوا بعد فضل من هدیة انقالوا ابو عمر و النعمان
وفضل الحسن علی فاعترضه عامر بن لبیشل احد بنی الاث من بعلیه فقتله واجتزا عرسه و کان ابو عمر
وهذا منتهی کثیر الصلوة و خرج برید بن مهاجر فضل خنسه من اصحاب عمر بالتساب ثارت ادعا
ای نفس که بر شده و صلاح رسیده یا ملاقات میکنی حضرت پیغمبر خدا را در فردوسی سرین و با هلالی مدارج فایده سندی پس
بعضی بر سینه که این گیت پس گفت که این ابو عمر و نشی است و بعضی گویند که نشی است پس عامر بن لبیشل کی از فرزندان
از قبیله ثقیف بر سر او پیش آمد و آن سعادت مند را قتل کرده سرش را برید و این ابو عمر و از مهند زمان دعا به این بوده نماز
شب مواظبت داشت و نوافل بسیار بجا می آورد و نیز بدین مهاجر در مدان کارزار گذشت پس پنج کس را از اصحاب پیغمبر که
نشانی تیرگی خود ساهنت و بر خاک هلاک انداختند و صابرا مع الحسین و هو یقول انما نزلت وانی مهاجر کانی
لیت یحمل حادیا تا ابی الحسین فاصروا لای مبعثنا و ک و طاجر کارن میکنی ابی با سعادت
بجهدیله مرکنی که به نه رکاب سعادت حضرت امام حسین علیه السلام شد و می گفت من بزرگم و پدرم مهاجر است
گویم من شرمم که گویم و آنجا هم پروردگارا من با عانت رفرت حضرت امام حسین علیه السلام آمده ام و سر خود بدینا
که اشتباهم و پدرم مکنی بالوا شعثا و از قوم نبی مذید از قبیله کنده بوده است قال و جاء رجل فقال ابی الحسین
نقال ها انا اذا قال البشر بالتا تروها الساعة قال بشر یروى رحیم و شفیع مطاع مر است
قال اما محمد بر اشعت قال اللهم انى كان هذا عبدك كاذبا فخذ به الى النار واجعله اليوم حيا

اصحابه گفت و مردی آمد پس گفت که حسین کجاست پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که من اینجا ام انعمون گفتند
 بشارت باد ترا باشن جنم که دارد میشود بسوی آن ایک حضرت عید السلام در تحت فرود که بشارت بی باسم ملاقات
 پروردگار بسیار بخشاینده و زیارت رسول مقبول که شفاعت کننده عاصیان و مطاع عاصیان است تو کیستی انعمون گفت
 که من بن اتممت ام حضرت فرمود که خداوند اگر این بنده تو کاذب و در فکر باشد پس او را العذاب خود مبتلا کن و او را
 باعث دگران گردان نما هو الای ان شی عنان فرسده فرمای و بنت را جلد فی الوکاب نصرت به
 حتی نطعه و دفعت مذاکره فی الای فوالله لقد عجت من سرعه دعایه پس بجز نطعت که آن
 عدون عنان است خود را منعطف ساخت پس آن است او را بر زمین انداخت و یکپای او را رکاب تلخت بود پس است
 دویدن آغاز کرد او را بر زمین میکشید تا آنکه بدن او گرد آید و عضو تناسل و اسمن او جدا شد از زمین افتاد پس جدا
 سو کند هر آینه من عجب کردم از سرعت استجابت دعای اکفرت ثم جاء اخر فقال ابن الحسین فقال ایها انا
 قال بشر بالناس قال برب رحیم و شفیع مطاع مراتب قال ایها شمر بن ذی الجوشن قال الحسین
 علیه السلام مر الله کبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله کان کلبا القح بلخ دماء اهلیتی و قال
 الحسین علیه السلام مرایت کان کلابا ساهتفی و کان بینها کلبا القح اشد هم علی و هو انت و کان
 ابرص بعد ازان مردی دیگر آمد پس پرسید که من کجا هستم پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بدامن اینجا ام
 انعمون گفت که بشارت باد ترا باشن جنم حضرت فرمود که بلکه بشارت ملاقات پروردگار بسیار بخشاینده و زیارت
 رسول فتمت شفیع و مطاع خلق است تو کیستی انعمون گفت که من شمر بن ذی الجوشن ام حضرت عید استبداد خاص
 آل عباس علیه التحیت و انما گفت الله اکبر رسول هذا فرموده که بی منم سکی ابلق را که خون ابلیت مایموزد و حضرت فرمود
 که در خواب دیدم که گویا سکه های چند مرا بی درند و دران میان سکی ابلق بود که زیاده از دیگران بر من حمل نموده و آن تو
 و انعمون بر من بود و نقل عن النعمانی انه قیل للرضا علیه السلام که مرتاخر الوردی فاند کون
 منام رسول الله صلی الله علیه و آله فکان البش و یل بعد ستین سنه و از ترندی منقول است که از حضرت

امام حضرت عباس (ع) علیه السلام کسی پرسید که خواب چه تعداد خیر میکند یعنی اشتران بعد چند سال ظاهر میشود و پس حضرت فرمود
 هفتاد و سه هزار که کردی تا و بی و هجرت آن بعد شصت سال واقع شد و بعد مرسیف ابن ابی الحرات بن
 سیراج و مالک بن مهران الله بن سیراج الحارث بن لطن مر عبدان امام الحسن علیه السلام فقال
 عليك السلام يا بن رسول الله فقال وعليكما السلام ثم فابلا حتى قتلا صنوان الله عليهما
 و سيف بن ابی الحارث بن سیراج و مالک بن عبد الله بن سیراج خدمت حضرت امام حسین علیه السلام آمدند پس گفتند که بر تو سلام
 دور و دهنه ابادای فرزند رسول خدا و از جواب سلام سر فرزند شد بعد از آن رو بفرج مخالف نمودند و جنگ کردند تا شهادت
 شهادت از جام سعادت نوشیدند حق جل و علاز اینان راهی و خورسند باد و شریکان با آل محمد کن و فقتل اصحاب
 علیه السلام عن اخرهم صنوان الله عليهم قد لقوا جبال الحد مد مع كوفهم اقل العدل ^{ستقبلوا}
 السيوف و السهام و الرماح بصدورهم و وجوههم حتى سخنوا بالجرأح پس تمام اصحاب انصار
 فرزند حمید که او و جگر گوشه رسول مختار بود در شهادت رسیدند و بجز رحمت اسی دارد که دیدند و کویهای اسی نمودند
 یا آنکه بنیت نیت بودند شمشیر نیزه و تیر را برود سینه عزیزی که نشند تا آنکه از کثرت زخم از کار ماندند و نام نمک و در اطراف
 دنوای عام رسانند و کافوا لبرصون الامان بالاموال و لجرصون علی تركة دنوای الفان دم
 یابون و یقولون لا عد لنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله ان نقتل الحسين ^{بما}
 عین نظراف و حال آن بود که اصحاب سعادت انتساب حضرت علیه السلام و ائمتان در اموال دانه پیشه نه
 و بزرگ حضرت امام حسین و شرک جواد ترغیب و تکریم کرده پیشه نروانها انکار میکردند و می گفتند چه عذر کنیم که گرام
 جواب دیم رسول خدا را اگر سید اشهد پیش نظر ما شبیه کرده شود و ما با عانتش نپروایم و جان خود را برتدم
 ان حضرت علیه السلام و ائمته شازیم و ما احقهم بهذا قوم اذا نودوا لدفع صلیة و الخیل
 من مع عس و مکرو و بسوا القلوب علی الروع و اقبلوا بتمافتون الی ذهاب
 الالفن و چه بسیار استحق و سزا دارند آنها باین که این ابیات در حق شان کردی چون مذکور شده برای

دفع افات و صدقات در جانب جمعیت سواران لشکر خالف از حد شتر و گشته سادگان فوج منان از سینه را در
 نبرد در چهار بالای و در عبا کرده با نهایت جلالت و بغایت اشتیاق میباید و قدم در میدان کارزار گذاشته
 ای در پی بر ای جان شاری با نهایت رعب و ترس و انقباض لشکر شاد و اثر سنان سینه لقل خار و انگیزه نوز و حاکم بکل فضل
 و قالوا فضل الذرجات و الخیات و بلغوا اکمل القرهات و الرضوان که آینه نایب زنده بجهت سیکور و کج کرده
 بر فضل و بزرگی را حاصل کرده بجهت و بجات بیست و غیره در راه در سینه که معتزین حدیرا که بدان نرسید و در سینه
 کار سازی میباید زنده کرده می شود و لیطهر مس . سلام این شهر انبوب المقتولین عن اصحاب الحسن علیه السلام
 فی الحمله الاولى لله و اربعون رجلا و شرا نهم من موالی الحسین و اثنتان من موالی امیر المومنین صلوات
 الله علیه و از کلام این شهر اشو حسین ظاهر شد و ذکر از اصحاب حضرت امام حسن علیه السلام در عوادل و بیل و سه سن و در سینه
 رسیدند و در آنجا که در ای حضرت امام حسین علیه السلام بودند و کس آن را ندیده امیر المومنین علی مرتضی صلوات الله علیه
 منما لم یبق مع الحسین الا اهل بینه همه دلدار و دلداریه الحسین و احواله و اولاد و اولاد
 عقیل اجتمعوا لودع بعضهم بعضا و عزوا علی خرب فاول من تقه و اهل بیت علی بن ابی طالب
 و کفی ابوالحسن و امه لبلی بنت ابی قریه عروه اب مسعود و القفی و چون بغیر اجمیت رسالت و خورشان و اقله
 کرام آن امام عالی مقام کسی از یار و انصاران مقتدای ابرار نماند اجمیت داد داد اجماد حضرت داد داد برادر او حضرت
 امام حسن و برادران او و اولاد حضرت جعفر طیار و اولاد عقیل علیه السلام جمع شدند و یکدیگر را و اداع کردند و عازم حرب شدند
 پس اول کسیکه از اجمیت انحضرت ابک میدان نمود علی بن الحسین علیه السلام بود و کتبت ان امام زاده ابواسم
 ادیلی دختر ابوقریه فرزند عروه فرزند مسعود ثقفی است و له بومیل ثمان و عشرة سنه او تسع عشر سنه
 و کان من اصبح الناس و رجاها . حصنهم خلفا فاستاذن اباها فی القتال فاذن له ثم نظرا الی المنظره
 السمریة و اراخی عینه و کت و مانع سبانه نحو السحام و در الوقت از من سر برفش بجهت سال یا نوزده سال
 گذشته بود و در من و جمال از بندگان متناز و در کارم اخلاق از عالمیان سر فراز پس از دالد برادر خود و ستوری جهاد

وگذاشت پس حضرت او را ازین جهاد و دزدی بجهت آزان بقریاس و حضرت بسوی ایش برآو عالی تبار نظر کرد
 و بی اختیار باز به ای حق من مزدور یافتند و گریستند و غمتان منجبات را با کما تبسحان بنده کرد و قال اللهم
 شغل علی هؤلاء القوم ذمما ذمیر الهمم غلاما سبه الناس خلفا و خلفا و منطما برسولك كذا اذا
 ایضا و در امر نالی و جهه حذر و تو گواه باش برین گروه تقاضاست پزده که فرزند رسالت و شبیه ترین مردم
 در سیرت و صورت و گفتار با کفایت بسوی ایشان می رود هرگاه ما سناق لغای بنبر قوی شایم بسوی جمال او نظر میکنیم
 اللهم منعمهم بركات الارض و نورههم تضارها و منزههم من ليقا و اجعلهم طرايق قلدا و اولاد عنهم
 بد افاضهم در عو لیسف و فاشر عد و اعینا یفانلون حدارند بر کتباتی زمین را از ایشان بردار و در ماران
 در سوا و آوات من رای پریشانی سخت منتشر و پیرانده گردان و اینها را در شکنجه عذاب و غضب خود بخش و باره پاره کن
 و غضب خود بپوشان و آیتان را از زمره کافران و منافقان گردان و دالیان و عالمان را از ایشان راضی گردان که
 بآیاتان را طلب کردند تا اعانت و یاری کنند چون رسیدیم بر ما ستم انکار کردند و در پی قتل و خونریزی گشتند
 اللهم اح الحسین علیه السلام بعمره معد مالک نضع الله رحمتك و الا با بارک الله ملک فی امرک
 و سلط علیک من بلادک بعدی علی فرا شک کما نطمت رحمی و لم تحفظ قرابتی رسول الله پس حضرت
 امام حسین علیه السلام بر سر سرحد بر باد بآنگ زد که چه سخوی از ما ای بدترین بی قیاس در هم ترا قطع کند و هیچ کاره بر تو
 مبارک گرداند و چه از من بوسه بگذراند کسی را که ترا در میان جنت خواب زد که چنانکه در هم ترا قطع کردی و ذابت
 حضرت رسالت را در حق من دعایت بودی ثمر نفع الحسین علیه السلام صوته و تنی ان الله اصطفی ادم
 و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم
 شریف محمد بن الحسین م علی القوم وهو یقول انا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و بیت الله اول
 بالنبی الطمک بالتریح حتی پیشنی و اضربکم بالسیف احمی عن انک ضارب غلام هاشمی عزیزی در امام
 لا اظلم فینا من النبی بعد از ان با و از عینده ای ما که در شان اجمیت رسالت نازل شده است تلامذاتش نمود و بعد از

این است که بر آن بنده خدا بر کتبه دست و بزرگی بخشید از موقوفه و آن ابراهیم و آل حسین را بر جمله عالم و بر کتبه او تلاوت شد
 معنی این از بعضی روایات است بعد از آن است که ناچار امام زاده عالی مرتبت را منتهی فرستاد تا بان از افاق سید الشهدا
 عصمه بنی و از حمال مبارک خود منور گردانید و مثل تیر و عینال بر آن دو باه سبزه تان حمله نمود و این اشعار در روز جزای پیغمبر بود که من
 علی فرزند حسین بن علی امیر من قسم خانه کعبه اول امیر به عمر رسیدن شان نینزه خود را در سینه شما محلا عم و ضر و میرم تا منطف شود
 و شمارا بشمشیر خود جوانان منی تا ششم منغم و از بدروزه دو رینم کجا سینه حکم نخواهد کرد در باره ما و والد الزنا بن و ولد الزنا
 فقاتل فتالاش بد و قتل جمعا کثیرا حتی صبح الناس من سنده قتاله و روی انه قتل علی عطفه
 مایه و عشرین سال پس قتل شد و کار بسیار کرد و جمعا کثیرا از با و آورد تا فوج مخالف از شدت کارزار بسیار
 غالب و قاتر سان و لرزان شدند و فریاد نمودند و نسبت به آن خورشید هیچ بهمت و در و در بنوت و رسالت ما وجود
 تشکی بعهده و بست نفر از آن منافقان طمعه بشمشیر شمار خود کرده اند و روح کس اینها را ابد از البوار رسانید شمر حاجع ال
 اسید و قد اصابته جراحات کثیره فقال یا امة العطنی قد قتلنی و ثقیل الحدید اجدنی منسفی
 الی شریقه ماء سبیل التقوی بها علی الاعداء بعد از آن مراجعت بخدمت والد بزرگوار و پدر نامدار خود نمود
 در حالیکه زخمی بسیار کرده بود پس عرض کرد که ای پدر بزرگوار من تشکی مرا هلاک کرده و گران رزق مرا از بجا سینه پس اگر شریقه
 ابی بی و ما از دشمنان بر آرم بنی الحسین و قال و اعرفناک یا بنی من این اقی بالما ع قال یا بنی
 یض علی محمد و علی علی ابن ایطالب علی ان تل عوهم فلا حیوک و نستغیت بهم فلا عشتوک یا بنی هات
 سائک فلحن بلسانه فمصه و دفع الیه حانمه و قال مسکه فمک و ارجع الی قتال عدوک فانی ارجوانک لا تنسی
 حتی یسک جلدک بکاسه لاولی شریقه لا نظما بعد ها ابدی استماع این سخن فرزند ساقی گوشه دگمت بگر حضرت خیر البشر بر خود
 یکسری از چشمه چشم و ن ساد گفت افسوس ای فرزند کزانی ای کجا اورم و فرمود ای فرزند شوکت بر محمد مصطفی و بر علی بن ابیطالب و بر حسین بن علی
 بصر کجانی و بجهت تو بکنند و سنان نمانی بمرادت نرسیده ای فرزند کزانی زبان خود را بیرون آر پس حضرت زبان او را در دهن خود گرفت و یکسری از
 نعت بگر خود او را در فرمود که من از دهن خود بگردانم و یکسری از دهن خود بگردانم و یکسری از دهن خود بگردانم و یکسری از دهن خود بگردانم

تشکی کا ہی عازم کو اپنے رخ فرج علیہ السلب الی صوفی الخزال وقاتل اعظم القتال حتی مسل
تصا مرا ائین شجر ضربید مرزا بن منقل العبدی علی رأسه بضربة من عتده فضربه التاب یا سبانه
ثم اختلف فرسه فاحمله القوس الی عسکر الی اعداءه طعوه لیسو نهم اربابا لیس با آن نوردیده
سید الشهدا وسط شتر خدا حوز را بر قلب شکر آواز دسر کرم کا زرار و جہاد شد و جنگ و قتال بسیار کرد تا مستعد و دیگر را
باز ایشان بدرگ اسفل نیزان فرستاد و در آخر کار مرز بن سقہ عمدی چنان ضربتی بر سر الشہد در زد کہ بر روی زمین افتاد
بعد از آن دیگر ناکسان جثم سلطہ او کشید تا زنده آخر کار بان شہزادہ عالی تبار برگردن اسپ خود میسند و پیش
و را بیدان لشکر لغان برد و آن میرمان پر معان جگر کوش سو کذا البض شمشیر پادہ پادہ کرد و نہ ظلمًا بلغت الروح
التراقضال رائعا سوتہ یا ابتاد هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الا و فی شرابه لا اطماع
بعد ها ابد او هو لفقول العجل العجل فاعلمت کاسا من حوزہ ترا حتی تشرب بها الشامه پس پر کاه روی
ان شہزادہ عالی باہ سپند رسیدہ بہ چند تر او ز خود گفت کہ ای پدر بزرگوار ایک جہ ما بقدر امن برا ان کاس ب عرض تو شہزادان
بیراب کرده بست کہ بعد ازین بزرگوار کوا بسم شد و کا سید دیگر برکت گرفته انتف خدمت بست لزوم تو میکند و میفرماید سقانی نا
عزو داکہ برای تو کاسہ بیاست ہم ساعت نوش فرما و فی ثابۃ کاشیتہ یلهم شریح الایسہ بقول یا
به العطنہ یقول له الحسین یا صبر حسیب فانک لا تمسی حتی لسقیک رسول الله بکاسه
و جعل یترک یتو بعد کوا حتی نامی بسهم فوقع فی حلقه فخرقه و اقبل بتقلب فی دمه و برویت دیگر
شہزادہ افاق بر شکران اسل نفاق حمله میکرد و بسیاری از ایشان را قتل می آورد بعد از آن بخدمت والد ماجد خود
رجعت می نمود و میگفت کہ ای پدر بزرگوار تشکی مرا هلاک کرده است پس حضرت امام حسین علیہ السلام از برای
تسکین میفرمود کہ ای محبوب من صبرنا کہ ہر آئینہ تو پیش ایشانم از دست جد بزرگوار خود کاس خورگوار خواہی نوشید
باز ان شہزادہ عالی تبار حوز را بشکر اعدا یزد و گروہی را از ان منافقان و اصل جنم مباحثت و بخدمت والد بزرگوار
خودی شتافت و شکایت از تشکی میکرد حضرت اورا سنی و تکین مینمود و ہمچن حال آن بر کز مہ ایزد متعالی بود

تا تیری از لشکر ساقان آمد و آن تبرنگه بی مبارکش رسید و شکست و سلاب آن جاری شد و از پشت زن بر زمین
دور چون مودی غلبه نمود نادری یا ابتداء علیه السلام هذا جلی بدسوان الله یقرءک السلام و یقول
هل القدر علینا و متهم شهقه فایة الدین و لما سمع المسلمه السلام صوتها جاز حتى قهر
علیه فقال قتل الله قوما قتلوا یابی ما اجره من عملی ارجس و علی انتهاک حرمة الرسول صلی
علیه و آله و اهل بیت عیناء بالذم و مع لشم قال علی الدین اعدل ای العفایة اذ ان فریاد زد که ای پدر بر ما
بر تو درود و سلام یک جدم رسول خدا اسلام رساند و اسفند تو سبک انداختی و سره زود و طایر چشم شبانه
بنان بر او ز نمود و چون حضرت سید الشهدا غاسق الی عیال از جگر سوخته سدا می نمودند و فریاد دلپسند خود شنیدند بخت
تمام خود را بر سر آن نفس سپید بیخ افسوس سازید و او را بان بجا داشت و در آن حالت استکبر نمودند از دیده حقیقت بین باز
و آبی جانسوز از سینم غم اندوز کشید و گفت خدا بخت کردی که ترا شاق کشند ای ذمه دلپسند بخت جبروت کرد و نایان بر خدا
در سوختن آذر کشتن تو و بر تنگ حرمت رسول خدا و از چشمه چشم سید اب اسفند خویش جاری کرد گفت خاک بر دهنم بر زنده گانی و سب
بعد تو و خروجت از جنب احوال الحسین علیه السلام سره تنادی تنادی یا اخی یا اخی و اعلیاء باجیاء
یا قهر تو فراداه یا نو عیناء و جاعت و انکت علیه فاحذ الحسین به بیاسها فردها الی الضنطا و جمله
علیه السلام حضرت زینب خواهر محترم حضرت از خیمه حرم بیرون دوید و فریاد میکرد و میگفت که ای برادر عالیقدر
منده ببارد و ای علی اکبر و ای حبیب فرزنده خیر البشیر و ای سوه دل افکار و ای نوز دیده اختیار پس بر سر نفس سطر آن المم
زاد منظلوم آمده افتاد و جسد نازنین او را در کشید پس حضرت امام حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت بسوی
خیمه برگردانید و فرزند و لبه خود را برداشت و در میان سایر شهدا گذاشت و فی ما یتقانه قال یقتانه احملا و احکم
محملا و حتی وضعوه بین یدی الضنطا الی کما لو ایتقون امامه و بر دایت دیگر بجزیران خود
که برادر خود را بردگام پس جسد شریف او را برداشتند و در سری خیمه که پیش آن کارزار و جهاد میکردند از آنها اندودند
و المتقاتل باسناده عن حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام ان اول قتل قتل من والیها

مع الجسین و ابنه و صاحب کتاب سقاں باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق از والد بزرگوار خود حضرت
 امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که او را کسیکه از فرزندان ابی طالب همراه سید شهباد در آن صحرا به تیغ اسلحه شهباد
 فرزند اعلیٰ اگر بوده شرفا لوا خرج غلام مرصرا الجا بنیقه در فی الدینه در ترخان و هو من عور و جعل ملصفتا
 و شمالا و قوطا هیتدین بان تحمل علیه الهانی بلعبت لعه الله فضلہ بعد آذان کفتمه انه که درین حال
 کودکی مانند خود شهباد مان از سره ذات عصمت و جلال بیرون آمد و در گو شهبادی او و در یکجا بودند و او نهایت
 دلبران بود پس از وحشت راست و حب سکر است و گو شوارعی او اصطحاب ویم سید زید پس غازی بن بعت طعون
 بر و حمل کرد و شهباد بود قالوا و تقم عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب و هو یورث و یقوال
 الیوم فی مسلمة هو ابی و منه باد و اعلیٰ دین شیخ و القوم عرفوا بالکذب لکن جانا و ایم
 النسب من هاشم استادات اهل الحسب کفتمه و عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب رضوان الله
 علیهم بدیدال کوزار آورد و در چه میخواند و میگفت امروز ملاقات میکنم پدر بزرگوار خود حضرت مسی را و جوانان را که بطن
 خود را اند کرده اند بر دهن زمین پیروز خدایند ایها تقوی که کذب را شناخته باشی کبرترین مومنان و عالی نسان از
 اولاد نبی هاشم که سرداران اهل حسب اند و فی رواية الصدوق مع و الشاء اقسمت لا اقل الاخراد
 قل و جدت الموت شیا تر الکره ان ادعی متافا فوالان الحبان من عسی و فوا و بروایت تیغ
 صمد علیة الرحمه این اشعار را خواند سو کند باد میگویم که قتل کنیم مکر آزاد را و هر آینه یا نتم مکر را حدی ناکول و تلخ کرده
 میدانم که کوزانم بسوی خود نامرگه یزنده را هر آینه نامرگه کسی است که عهسان بکنند و فرار نماید قال محمد اسطالب
 فقاتل ثمانية وتسعين رجلا و ثلث حملات شمر قله عمرو بن صبح الصید اوی و اسد بن
 مالک و محمد بن ابطالب رضی الله عنه کفتمه که آن سعادت مند بود و هشت ناکسان از دست خود اصل بنم ساخت
 بعد از آن عمرو بن صبح صیداوی و اسد بن مالک او را شهباد ساختند و قال ابوالفرج عبد الله بن مسلم
 رقیه بنت علی بن ابطالب قله عمرو بن صبح و ذکر ان الشهم اصلاء و ابی و اصنع و عی

فانتبه في راحته وجهته واد الفرح لفته که عبد الله بن سلم مادر او زنی و دختر علی بن بطالب بوده و نیز ذکر
 کرده که عبد الله بن سلم دسنی بر سر سارک خود که استه بود تا گاه نامری تبرسوی او اخراحتت کلا و عت ویشانی زورالی
 آن بزرگوار را به هم دوخت و قال المفید شرمها به سلم بسنطع نر بکها التمر انی علیه اخرب بر وجهه قطعند
 در قلبه فقتله و شیخ مفید علیه السلام فرموده پس دست و مسالی او بر رسم دوخت پس توانست که انرا منشن و به
 بعد آزان موونی دیگر نیزه کرد به عزم او که دو در سینه سارک او سره و دو شبید ساخت لمر خرج اخوة محمد بن
 مسلم فقتل جماعة فذوا الوجیر هم الا اذی و لقبط بن ابی اس الجهی بعد آزان محمد برادر او و عتبه در آمد
 و غلب خون برادر جمی آزان بد کتبان بقتل آه رود و نرفت ابو حریم اذی و لقبط بن ماس جینی شربت شهادت
 حشید نم خرج مر بعد که جعفر بن عقیل و هو یقول انا العلاء الابلی الطالب من اشرافها شمر دعا
 و غر حقا سادات الذئاب هذا احسن الطبیب الا غاب من عبقریة البزالتی العاقب فقتل خمسة
 عشر فارسا و قال ابو الفرح قتله عمرو بن عبد الله الحنفی و قالوا اقتله بن سبط الهدی
 پس بعد آزان جعفر بن عقیل آمد و در جرم او انان بجر که بیدان و سکنت که من جوان ابلی طالبی ام از گروه غالب بنی تاشا
 و ما بقینا سرداران دفع کنند و زمان ان در عنبرت عمر ان هشتم دین حسین یا کیره تر از همه یا کان دیکان هفت از
 فرزندان صالح متقی عقوبت کنند کافران و منافقان پس پانزده سوارا با کارا طعه شمشیر بدار خود کرد امید و ابو
 الفرح لعنته که عروه بن عبد الله فقتل آن سعادتمند را شبیه کرده و دیگران گفته اند که بشرین سوط همدانی آن بزرگ را
 قتل نموده شمر خراج لعداء اخوة عبد الرحمن بن عقیل و هو یقول الی عیسی قاهر قومک
 من هاشم اخوانی فقول صدق سادات الاقران هذا احسین شامخ البیاض سید المشیب مع
 الشان فقتل سبعة عشر فارسا فقتله عثمان بن جبال بن هشیم الجهنی و بشر بن عوط القایطی
 بعد آن برادر او عبد الرحمن بن عقیل بیدان کارزار مقابل مویج اشرار در آمد و در رجز سیف نمود که پدرم عقیل
 پس قدر در تیره مارا از هشتم بد ایند و هشتم از جمله برادران ما هستند بصوق و راستی از طفولیت تا کمولت گذر نموده

در باره سال و اقربان خود بوده این مسلسل عالی نسب و بنده مرتبه است و سردار سپهر شیب بر جوانان پس بنده سوار
 آزان خود با نیکار به شیخ ابرار خود به ارباب فرستاد و داد شمیاعت و مرواکی داد و ب آزان به ضریت عثمان بن خالد مسلمی
 و تیغ بشیرین خود فالتی یعنی الله به عز و بر و صفت و ستادت و در فردوس برین خود و تصور عالی بافت و عجبها
 الاکبر بن عقیل قال المدائنی فله عثمان بن خالد الجهنی و رجل به محمد بن ان و قال و محمد بن
 بن عقیل فله لقیط ابن یاسر الجهنی و ما به سهم و ذکر محمد بن علی بن هجره و هو من اولاد عقیل بن
 ایطاب انه قتل معاه علیه السلام جعفر بن محمد بن عقیل و بن کرافه قتل یوم الحزاة و ذکر ان علی
 علی بن عقیل قتل یوم مدائن و ابو عبد الله اکبر فرزند عقیل مدائنی گفته که او را عثمان بن خالد حسنی و مردی دیگر از قتل
 به ان شبیه ساخته و بر گفته که محمد بن سعید بن عقیل او را بقطعن یا سر چینی نشاند تیه خود ساخت و به خاک حمله کرد
 و محمد بن علی بن هجره از اولاد عقیل بن ابوطالب است ذکر کرده که همراه حضرت امام حسین علیه السلام جعفر بن محمد بن عقیل
 شیبه شده و ذکر است که انشاء الله بر و زجره شیبه شده و نیز ذکر کرده که علی بن عقیل در اسروز بدر چه شهادت رسیده و
 خراج محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و هو یقول انکوالی الله من العبد ذاک قتال فی الزودی
 عیانت قتل ترکوا معالمر القرائن و حکم التزییق و التیان و اظهر الکفر و الطغان و قاتل حتی قتل
 عشره نفس ثم قتل عامه بن هبشل التیمی بعد آزان محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بجره قتال و جدال
 و یکفت که از ظلم و ستم این قوم جفا کار عذار شکوه از پروردگار خود میگردد از کار از قومی که در دعوت و خلافت مثل کوران فتاده
 بر آینه آیات و علامات و اخوه قران نمیده گذشته و آیات حکمه تزییل و بیان را پس پشت ساختند و کفر و طغیان را ظاهر کردند
 بعد آزان جنگ کرده تا کسان را از فوج منافقان به تیغ بران بضریت عامل بن هبشل تمیمی شریعت شهادت چشمه و مرغ
 رویش تا صدر و زنده رخصان کردید شمر خراج من بعد ه عون بن عبد الله بن جعفر و هو یقول ان تنکر فی
 فاننا من جعفر شهید صلی فی الجنان از هر بطرف فیها جناح احضر کفی بهن اشرفا فی الحشر
 قاتل حتی قتل مثلدهوا رس و ثمانیه عشره اجملا شمر قتله عبد الله بن بطیه الطائی و ذکر فی

من الحسين ان عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن اسحاق بن علي بن الحسين عليه السلام من اطفاله
 بعد از آن عون بن عبد الله فرزند جعفر طبرستان قدم شامت بیدان سعادت گذاشت و در رجز میگفت که اگر مرا می شناسید
 پس فرزند جده طلب راه که اعظم چیست و نیت درست خمیده شده و در پشت جبهه سرشست ششم است دوران سادات
 درین دو ساعت و ده مکان در طهران طایفه علی پرواز میکند و کاینست این شرف مراد و در ترتیب است بعد از آن معانی
 در جبهه زد و دست سوره پیراه پیاده آردان مجاز بشمیرا شایه در ابواب فرستاد بعد از آن عبد الله بن نبطه شایه
 و در اسبید سمانت یکی ابن الحسن ذکر کرده که هر چند عبد الله فرزند عبد الله بن جعفر فرزند ابوی لب همراه رکاب
 سعادت انتساب حضرت میدشهدا خاس ال عباس بنی هاشمیت و اذان را در معرکه که با جبرجه شرمادت فایز کند
 بر دست ابی یوسف بن حجاج القاسم بن الحسن المجتبی علیهما السلام و هو غلام صغیر له
 صلح الحلم فاما نظر الحسين عليه السلام مرقد بودنا غنقه و جعلنا یسکین حتی غنشی علیهما
 بعد از آن قاسم فرزند حسن مجتبی صلوات الله علیه که بوز کج بود نرسیده بود برای حضرت جهان کعبه است
 علم بزرگوار خود آمد چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که قاسم عازم سنان گردید پسین خود چسانه دست و در کوفش
 اذاعت و کریه و زاری آغاز نمودند و انقدر گریستند که به هوش گردیدند شعر استاذن الحسين فی المبارکة فابی الحسن
 ان یاذن له وهو یبالغ والحین علیه السلام یصالح قلم یقول یقبل بدی عمه و رجلیه حتی
 اذ لله بعد از آن از حضرت امام حسین علیه السلام اجازت سیدان خواست پس حضرت کمره دانست که او را اجازت سیدان
 و آن طفل معصوم در طلب حضرت میباید می نمود و حضرت زینم حسین علیه السلام مضایقه می فرمود پس پرسید آن المم زنده
 عالی تبار دست و پای علم بزرگوار خود را می بوسید و حضرت جهان می طلبید تا حضرت امام حسین علیه السلام اجازت سیدان
 و ان یذبح و دموعه السیل علی حذابه وهو یقول ان شکروا فی فاما بین الحسن سبط البی الصلح
 و المویضی کما حسین کاکا سیر المرثون بین انا من لا یسقوا صوب المنان پس آن امام راه ه
 علی تبار اعظم کارزار آن قوم جنا کار کریان و شک ریزان تبیدان در آمد و او میگفت که اگر مرا می شناسید پس نشان سیدم

و من فرزند حسن محبتی نواسه محمد مصطفی و امین خدا ام این حسن است که مثل اسیران در نزد این ناکسان گرفتار و مبتلاست
 خداوند اینها از پیرش ابرو مگر کشته و از آب باران لب تر کشند و فی را وایه الصدوق و هو یقول لاجرمی
 نفسی فکل فان الصوم تلمیح ذوی الجنان فقاتل قنالا شدا یدا حتی قتل علی صغراه بر وایه حسنه
 و ثلثین را بجلا و بروایت شیخ سعدوق علیه الرحمات شاهزاده عالی تبار و گهر گوشه حیدر که از نایب نفس خود کرده
 میفرمود که ای نفس خیر و بی نیایی مکن که همه جانداران نماندند و امروز ملاقات خدای که در بزرگان خود را در پشت عین
 مشرت پس کارزار و جهاد شده و واقع ساخت نماند با وجود خود سال برد این سبب پنج نفر از آن ناکسان بجا که هلاک
 انداخت قال حمید بن مسلم نانا لکذ لک از خراج علینا غلامرکان وجهه فلقه قمر و فی یدیه سیف
 و علیه تصبض و انار و نعلان قد انقطع شح احد هما فقال عمر بن سعد بن نعل لانی و الله
 لاشد ان علیه فقلت سبحان الله و ما قریل بن لک و الله لو ضربنی ما بسطت الیه ید ی کفیل
 هو لار القوم الذین تباهم قل احتوشوه قال و الله لاشد ان علیه فشد علیه ضاوی حتی
 ضرب رأسه بالسیف فلقه و وقع الغلام بر وجهه و نادى یا عماء حمید بن سلم گفته پس من در منزل
 بودم که برای کار نامه ما طفل صغیری که نوری او مثل قمر درخشان و صورتش بود شمشیر کف و بیدان آورد و لباس پراهنی و پایکبار داشت
 و در نعل عربی که بنده کی آن کشته بود در پا داشت پس عمر بن سعد پسر نفیل از وی گفت بجزا سو کنده بر آینه حمله خواهم
 کرد پس من از او گفتم سبحان الله چه کرده داری ازین حمله بجزا سو کنده اگر این طفل شمشیری بر من زند تا هم دست خود را
 بسوی او دراز نکنم کافی اند تر این قوم که می بینی اینها را که بر آینه بر و هجوم کرده اند و در میان خود مثل صید گرفته اند آن ملعون
 گفت بجزا سو کنده بر آینه حمله خواهم کرد و بر دپس آن کافر جفا کار بران شاهزاده عالی تبار حمله کرد پس پسر رسیدن ضربتی بر
 شریفش زد و سرش را بشکافت و آن طفل صغیر بر رو افتاد و بدم بزرگوار خود صدای یا عماد و نعلی الجسین عم کما عقل
 ایضاً یقول الصفوف و شد شد لیت العنوب نضاب عمر قائله بالسیف قاتقاء بید من لظها
 من المرفق مضاح صلیحه سمعها اهل العسکر شدتی عنه الحسین علیه السلام و حملت خیل الکفر

لشدة من الحسين عليه السلام فاستقبلته بسيفها وجرحتة لحوافرها وطمشه حتى ملأ
 والمجلى العنبره بن حضرت امام حسين عليه السلام مثل نصاب اولهوني لشكره فالف آورد پس صفبای اهنار کین
 کرد و مثل سره صفبناک عملاً آورد پس سحر شریء الہ عمر قاقی پسے اور خود نوود آن ملعون آن ضربت را بر دست خود گرفت
 پس دست آن شقی از مرفق جدا شد پس عمر بیکر چنین لغز زد که لشکریان او سیدند بعد از آن حضرت امام حسین ^{علیه السلام}
 از کفر آه کرد و سواران کوفه جدا کردند تا آن شقی را از دست حضرت امام حسین ^{علیه السلام} بیرون آوردند پس
 همه اهنار و بسوی ایشان آن فعل معصوم آوردند و اسبهای اسبها را بیشتر مجروح در ریزه ریزه ساختند تا آنکه مرغ
 روش بر با منی رضوان شتافت و دولت جا دید شهادت یافت و کرد و عبارات ایل کردید فاذا الحسین ^{علیه السلام}
 يقول هم علی رأس الغلام وهو یخص به جلیه التراب والحسین ^{علیه السلام} ویقول بعد القوم قتلوك و
 من خصمهم عد اجنك وابوك ثم قال عز و الله علی عنك ان قد عود الملائیکک او عجبک
 وانت قتل جدي بل فلا یسفعک فی هذا یوم و الله کثر و اشک و قتل فاصره لقر حمله علی صدایه ^{حلاه}
 تحطان الارض فجام به حتی القاه مع ابنه علی بن الحسين و القلی سر اهل بیته بن کبان
 دیدم که حضرت امام حسین ^{علیه السلام} بر سر آن شاهزاده عالی مبارک استاده اند آن معصوم پاشند بر زمین میزد و حضرت امام حسین
^{علیه السلام} چنین میفرمود و دوری باد از رحمت خدا قوی را که شراقتل کردند و کسانی را که دشمن ایشان فردای شت
 جد تو و پدر تو باشد بعد از آن گفت که بسیار دشوار و شتاقی است بر نعم تو که تو او را بسیاری بخوانی و او نیاید
 یا وقتی آید که تو کشته بر خاک افتاده باشی پس نفع ند به ترا اهدان او این روزیست بخدا سو کند که بسیار به قاتلان او کم
 یاوران او بعد از آن حضرت که او را بسینه خود برداشت و بسبب بلند قیامت با نهای آن امام رازده بر زمین می رسید پس
 او را از آنجا آورد و قریب لغش پس خود علی اکبر و دیگر کشکان اهدیت خود که داشت ثم قال اللهم احصهم عد
 و اقلهم بعد و ادلا تعداد منهم احد و لا تغفر لهم ابد اصبر ایامی عمر منی صبر یا اهل بیتی لا
 استمر هو انا بعد هل لیوم ابد بعد از آن حضرت ^{علیه السلام} به نگاه قاضی الحاجات عرض کرد که خداوند

الحمد و ابان را بشمارد این کرده اشقیار القتل برسان و پویشان ساز این قوم احمدی را نگذارد و گمان ایشان
 بر کتبی بسیار می کشید ای فرزندان عجم صبر کنید ای اهل بیت من کجا بیدیدید خوار می رانند این روز هرگز و روی القتل
 النعمانی فی کتاب العیة عن جعفر بن محمد عن علی بن علیهما السلام حدیثا بقول دبه کان الحنین
 بر علی بن صنع قتلوا بعضهم علی بعض لثرا یقولون قتلاهم فاقتی الیمن والیمنین و حاصل لغمانی در کتبی
 یست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از داله نزد محمد باقر عم روایت کرده حدیثی را که در آن میگوید که حضرت
 امام حسین علیه السلام نقش بعضی شهیدان را بر نقش بعضی شهیدان دیگر میگذارد است بعد از آن میفرمود که کشتگان ما کشتگان
 مغربین او اولاد آنهاست قال المفضل و روی عبد الله بن عوفی ابابکر بن الحسن بن علی علیهما السلام
 نقله و نظهر من کلامه ان عمر و القاسم و عبد الله بن الحسن من امر واحد اسمشهل و این
 بیاید عمهم الحسن بن علی علیهما السلام بالرفق قالوا لثرفا مت اخوة الحسن عم عازمین
 علی ان یو توادونه تقدم عبد الله وهو یقول ان ابن ذوالجذاة و الافضال ذاک علی الجنا ذوالفضال
 سیف رسول الله ذوالنکال فی کل نوم طاهر الا هو الی فقاتل قتالا شیدا اذا خلت هو دهانی
 شیب الحضرم من ضربتین نقله هانی و یقال هو ابن حفصه و عشر بن سینه شیخ سفید علیا رحمه گفته که
 عبد الله بن عقیله غنوی تیری ابوی ابی بکر فرزند حسن جنتی بکر گوشه علی مرتضی اندر جنت داد با مفتول ساخت . از کلام
 علی هر میشود که عمر و قاسم و عبد الله فرزندان حضرت امام حسن که از یک مادر بودند . و گفت که بلا در حضرت غم فرساید
 شهیدان هر چه شهادت فایز کرده اند آورده اند که بعد از آن برادران امام حسین علیه السلام نیز هم جان شاری عازم میدان
 گردیدند پس اول عبد الله شد هم شهادت در میدان سعادت گذاشت و بیفرمود که من فرزند صاحب بودم و فضل ام آنکه
 بر آموز خیر صاحب کارهای بزرگ است شمشیر سوکذا صاحب نکال و عقاب است در هر که ده طاهر گسسته خوف و ترس
 پس مقاتله و مجایده شدید واقع ساخت پس بانامی بن شیت حفری یک دو ضویت بود بدلت اخرا لامرانی او را گفت که
 و گویند که عمران بزرگوار است و چنان بود و تقدیر بعد از جعفر بن علی و هو یقول انما جعفر ذوالمعالی ابن علی

ذی النوال حبیبی یعنی شرفا و خالی احمی حسینا ذالیندی المعصالی ثم قاتل فقتله ایضا هانی و قالوا
 به ما اذ خولنا الا بصلی فاصحاب شقیقته اذ عینده وهو البشعة عشر سنه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام آید
 خلب بن یزید اصبحی معفر بن علی را قتل ساخت بعد از آن عثمان بن علی پائی شجاعت و بیخه دکاه گذارست و بجای برادران
 خود ایستاد و در جزئی میگفت که من عثمان صاحب بزرگها هستم در من علی مرتضی صاحب کارمایان است و این عم رسول
 پاک است برادر م حسین بزرگزیده بزرگزیده است و سردار و پیشوای جمیع جنایات بعد پیغمبر خدا و علی مرتضی که نام در زمین دین
 سلام است پس خولی اصبحی عمون پیشانی مبارکش را نشاند و فرمود ساخت پس آن بزرگوار از اسپ خود بر زمین افتاد
 و سرش را مردی از قیدی ابان بن عازم برید و او جوان است و یکسال بود و روی علی علیه السلام انما سمعته یبکی
 احمی عثمان بن مظعون و امر العباس و امهم امر واحد و هی امر السن بنت حوام بن خالد بن منی کلای
 و از حضرت امیرالمومنین بسوب الدین علی علیه السلام مرد است که ز نام نهادم و او اکرم بنام برادر عثمان بن مظعون و مادر
 عباس و مادر این بزرگواران بوده ام البنین دختر خالد از قیدی کلاب است و کاست امر البنین امر هو کلاء البیعة
 الا حوة القتل فخرج الی البقیع فذبح بینها اثنا مائة و احرقتها فجمع الناس الیها یسعون منها
 فكان مران محی بنین محی لذلك فلایزال یسمع مذمتها ذمکی و عادت ام البنین مادر این هر چهار برادر
 مقتولین آن بود که بسوی عقبه میرفت و در آنجا نوحه میکرد و گریه می نمود و میگفت پس مردمان در آنجا مجتمع میشدند و اعلام
 او را می شنیدند پس عادت مردان علیه العن آن بود که در آنجا میرایان خود می آمدند و بعد آن عادت میکردند که با نامه
 رسالت داشتند پیوسته نوحه و زاری او را می شنیدند و میگفت و یثمل الا صخر من امیرالمومنین قتله رجل
 من تمیم من ابناء بن دارم و شاه بسهم را بنیال یومیدن کارن و ایضا در امیرالمومنین
 علیه السلام را مردی از قیدی تمیم ابان بن دارم نشاند و فرمود ساخت و بر خاک سلاک انداخت و گفته اند که او
 درین روز ایستاده و بیرون از حوة عمید الله بن امیرالمومنین و هو یوحی و یقول شیخی علی ذو
 النغار الا طول من هبنا من الصد اکرمی و افضل هذا حسین بن النبی المرسل عنه غای

کما لبها من المصقل فقد به نفسي من اخ متحل فلم يترك لقاتل حتى قتله راحله من همدان
 كما روي عن ابي عبد الله السلام ما همما ليلى بنت مسعود الدارامية ويراها عبيد الله فرزخه ابراهيم
 بن بزرگه گاه در آمد و هر چه توانی بشکند و میگفت شیخ و پدر من علی صاحب بزرگی و فخر و قدا و توانا است اولاد هاشم صادق
 صادق بزرگ بسیار فضل این حسین فرزند منی مرسل است از حمایت میکنم و شر اعدا را دفع نمایم از تیرای مصقل نثار میکنم
 جان خود را برادر بزرگ خود پس پیوسته کارزار و جهاد میکنم و تا آنکه شهید شده قتل کرد او را سردی از همدان چنانکه از حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام مرویست تا در این برادران لیلی دختر مسعود دلدیده بوده و قال محمد بن علی ابن حمزه ان
 ابن ابراهیم بن علی بن اسباط قتل یومئذ ۲ و محمد بن علی بن حمزه گفته که برآینه ابراهیم بن علی بن اسباط درین روز ^{شده}
 شدای تعالی از دراضی و فرزند باد اما العباس بن امیر المومنین المکنی بابی الفضل وهو اکبر اخوته من امته
 و اخر من قبیل منبهم وهو ابن شعبة و عشر بر سینه کان حبیلاً جمیلاً و سیمایه یسیر المتجمان سید الفرسان
 بر کب الفرس المطهم و رجلاه فی الامراض یحطان بقال له قمی بنی هاشم و کان یومئذ صاحب لواء
 اخیه الحبر علیه السلام و شبهها دته فی بعض الموفات هکذا لیکن عباس فرزند امیر المومنین که گیت ابو
 الفضل است و او بزرگترین برادران اعیانی خود بوده و اخر از همه برادران اعیانی خود برجسته شهادت رسیده و بن ^{نقش}
 بر لبست و نه سال رسیده بود و او بزرگ و خوش حال صاحب حسن و جمال سردار شجاعان پیشوای سواران بوده بر سپه بسیار
 در بر و سیمین سوار میشد و پایش تا زمین میرسید و راه بی هاشم گفتند و در دست کربلا علیه السلام برادر خود حسین سید شهادت
 بوده و بشهادت او در بعضی روایات چنین است ان العباس ساری اخوانه و صیانه و اهلیته و قوامته قد
 استشهد واحد بعد واحد لم یبق منهم احد و بقی الحسین علیه السلام بوکا حد فرید و لواء
 بید و فقال یا اخی هل من حصنة فلی الحسین ۳ بکا عرضید انتم قال یا اخی انت صاحب لواء
 و اذا مضت تقرق عسکری که برآینه عباس بر گاه برادران خود جوانان خود ابلت خود و اقر با خود و دیگر که
 یک یک بدرجه شهادت فایز گردیدند و از آنها یکی هم باقی نماند و حسین هم یکدانشها در سرعه اعدا ماند و نشان شکر سرور و شهادت

اوله دلس از برادر خود اجازت میداد بلکه سید بس حضرت امام حسین علیه السلام بی اختیار که بستند بعد از آن فرمودند
 ای برادر من تو علمدار من هستی و هرگاه تو بروی لشکر من متفرق و پرتان بشود فقال ایضا من قد صاق صفا
 یسلت من الجحوة و اهد ان اطلب ثاری من هو کلام المناقین فقال الحسن علیه السلام ما طلب
 هو کلام المناقین قلیدلا من الماس نند هب العباس و وعظم و حد هم فلم یقطعوا فرجع الی اخیه
 فاجترکوا پس آب من عرقن کرد که سینه من تنگ شده و از زندگانی عاجز شده ام و میخواهم که عیوض خون برادران و
 عزیزان ازین کرده منافقان حکیم بس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که هرگاه چنین اراده داری پس تیر
 آب از برای اطفال خود رسال بیا پس حضرت عباس مقابل فرج مخالف آمد و آنها را پند و نصیحت کرد و آنها را تسکین داد
 روز قیامت ترسانید پس آنها نصیحت او را قبول نکردند آن تا آنکه دست برادر خود مرهبت نمود از شقاوت فرج
 طالت حضرت را سفع فرمود فسمع الالطفال ینادون العطش العطش فزکب فرسه واحد
 و القرية و فصلت الفرات فاحاطت به اربعة الاف ممن كانوا موکلین بالفرات و هم و ابان
 فکشفهم وقتل منهم ثمان مائة رجل حتى دخل الماء فلما اشد ان لشراب غرقه من الماء ذکو
 عطش الحسین علیه السلام و اهلیتیه فری الماء و ملاء القرية و حماها علی کتفه الایمن
 و توجه الی الحیة پس صدای العطش العطش اسماعل کوش می نوش عباس بی بیتهاب کردیده سوار اسب
 خود کردید و نیزه و شکیزه را گرفت و قاصد سمت فرات شد پس چهار هزار تا بکار کرد این سعد به بنیاد آنها را بکنار
 دریای فرات برای می نفلت آب معین کرده بود از هر چهار طرف احاطه کرده و در نرود گرفتند و تیرهای نفاق ازگان
 شقاق بسوی آن به کزیده افاق سرگردن پس حضرت عباس بر فرس مشیر حیدری بعیت آنها را متفرق ساخت و سوار
 فرات از آن ناکسان کجاک سلاک انداخت تا آنکه داخل دریای فرات شد پس هرگاه خواست که کفی آب بنوشد تشکی
 و استیادت او یاد کرد و آب را از دست انداخت و مشک را پر کرد و بر شانه راست اش را برداشت و متوجه خیمه شد
 فقطعوا علیه الطريق و احاطوا به من کل جانب فحار بهم فکمن له با یل بس و رقام و راع

کتفه و عاونه حکیم بن طفیل السبئی فزیده و قطع ید الیمنی فحمل القرابنه علی کتفه الا لیسر و احل البغف
 لشماله و حمل وهو یقول و الله انقطعتم بسنی ائی احمی ابد اعن دینی و عن اما رصادق القن
 حل البقی هر الامین و یقاتل و ید فعم عن الطریق و یقتل مر بس راه را بر و قطع کرده از هر طرف برو
 هجوم آوردند پس حضرت عباس از آن ناکسان محاربه شیده واقع ساخت پس زمین و رقا پس در حنت خرمادر کین نشست
 و اعانت او حکیم بن طفیل سبئی کرد پس آن شقی شمشیر زد و دست راستش ابرید پس حضرت عباس شکر بر شانه
 آورد پشت رو سیف را به دست چپ گرفت و دگر کرد و میگفت بخدا سوگند اگر بریدید شهادت است رهت سراهرا این من حمایت خواهم کرد
 پیوستم رو بن خود و از امام صادق رسا سابقین سبط بنی طاهر این و مقتاده میکرد و او را بار از زود دور می ساخت
 و بطرف نیمه می آید فاذا افتاد احکیم بن الطفیل ضربه و قطع ید الیسری فاخذ القرابنه ثورا با سنانه
 یوکس رکضه و یجهد و سابع لان یبلغ الماء لاجنه الحسین و اهلیته جماع سهم فاصاب
 القرابنه و ابرقی ماءها ثم جماع سهم اخر فاصاب صدرا ثم فاقب عن نرسه و صاح الی اجنه الحسین
 علیه السکرم یا احکم ادراک احاک فاقاه و مراسه صریعا علی تلك الحال بکی و قال الان ان کسهری
 و قلت جلنی که ناکبان حکیم بن طفیل ملعون شمشیری دیگر زد و دست چپش ابرید پس آن دیر ثورا شک ابد از آن
 خود گرفت و اسب را همی ز میگردوسی و بنا لیسر پیارین خود که اب را برادر خود حسین در ایستاد و برساند پس تیری آمد
 و بشک رسید و آنش ریخته شده لب از آن تیری و بجه آمد و بسینه او رسیده آن زمان افتاد و برادر خود حسین مذاکره ای
 برادر در باب برادر خود را پس حضرت امام حسین علیه السلام بالین او آمد و او را در خاک و خون غلطان دیده کرد و گفت
 که حال پست من شکست و راه چاره از من رسد و شده و شهادتت علیه السلام علی ما اورد که المصید و الشید
 بن طباطبائی بن حسن بن محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام لما اشتکل العطش بالحسین علیه السلام
 ترکب المسناة یرید الفرات و العباس خذک مین یدیه فاعترضه جیل ابن سجد و فنیهم بجوار من
 بنی دارم فقال لهم ویلکم خوا و ابینه و مین الفرات و لا تکتوه من البساء و شهادت آن شیر

همیشه شجاعت بروایت شیخ سفید و کشید بن طاووس و جعفر بن محمد بن یارجمین است که هرگاه تشکی بر حضرت
 امام حسین علیه السلام غلبه کرد پس برآید خود سوار شده بسوی فرات روانه گردید و حضرت عباس برادر او همراه او بود پس
 شکر این سعد بن زیاد مزاحمت و مخالفت کردند مردی از بنی دارم که در آن لشکر بود از لشکر خود گفت که پوای بر شما حایل شود
 در میان حسین و در میان ذات و او را قریب آب فرات رفتن ندید فقال الحسین اللهم اظمئه فرما الله انما
 بسهم فاشبهه في حنكه الشريف فانزع الحسین . ع السهم و بسط يدك تحت حنكه فاصلحت راحته
 من الله ثم رمى به وقال الامر في اشكو اليك ما فعل يا رب بيت بينك وقد اشتد به الحش
 و احاط القوم بالعباس فاقطعوه عنه فجعل يقاتلهم وحده حتى قتلوه وكان القولى لقتله يدين
 يد به درقا الحنفى و حكيم بن طهليل السهمى بعد ان اسخن بالجراح قلمر يستطع حراكا فلما راه الحسین
 عليه السلام مر صرايعا على شاطئ الفرات ابكى بكاء شديدا پس حضرت امام حسين عليه السلام فرموده که خداوند
 او را تشنه گردان پس داری معون تیری بسوی اینجا است و بگویی مبارک او رسد پس حضرت امام حسین ^{علیه السلام}
 آن تیر را از گلوئی شریف خود کشید دست را زیر زخم گم کرد پس هر دو کف او را خون پر شدند بعد از آن خون را انداخت
 و گفت یا رحمن ایا برآیند من شکایت میکنم بسوی تو از چیزیکه کرده شود به فرزندانم و خیزم غیر تو از حالیکه تشکی برو
 غلبه کرده باشد و فوج مخالف حضرت عباس را احاطه کردند و از آن حضرت او را جدا نمودند حضرت عباس از آنها جنگ
 تا آنکه او را بجهنم رسانند و چون نهایت زخمی گردید و جس و حرکت باقی نماند ستولی دشمنان قتل او بپرزین در قاء
 حنفی و حکیم بن طهليل سبسی شدند پس چون حضرت امام حسين عليه السلام او را برکنار در یای فرات در خاک و خون طپان
 نهایت کریت و بی اثر الماری الحسین علیه السلام را حاه قتل صراع صرخ و احاه و اعتبارا سارا
 منوره قلباه نصر والله على فراقك رنى ذلك قبل احق الناس انك على الله ننى ابكى الحسین
 بگویند ع اخوه و بن والده على ابو الفضل المصريح بالدماء و سر و ساهه لا یشده شی و جادله على
 اعطت من بماء و در اثر چنین است که چون حضرت امام حسين عليه السلام برادر خود را در خاک و خون غرق دید برادر

در آنجا و اچا ساه و اچا قباہ برداشت یعنی فوسم است ای بهر گو ۱۰ فوسم حضرت است ای عباس و فوسم و حضرت
 ای پاره جگر من کند اسو کنیز بشو است بزین قراق تو در همین گفته شده سر او از ترور دمانیکو کشته شده بود بر اینست
 که برید و همین در عم و صحبت خود چنین را بجز بلا براد او و پسر والد و علی امیر موسسین ابو العفضل است که آورده در کتب کون خود
 مد و اکت غزازی او سوزمان او چیزی است با و در تشکی میس تشکی او است از نوشیدن آب برداشت در ویجا این
 با بویه فی الخصال و الامالی بسند عن البشالی قال نظر علی بن الحسین سید العابدین علی بن علی علیه السلام
 بن عباس بن ایطالب فاسعد و ثمر قال ما من لعن اسد علی رسول الله صلی الله علیه و آله من یوم
 احد تنکله منه عمه حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسول الله و احد یوم یوم موفقه نکل دنیا بن
 عمه جعفر بن ایطالب ثم قال اول یوم یوم الحسین صلی الله علیه و آله اذ لفت الیه ثلثون الف رجل یوم
 یوم من هذاه الامه ککل تقرب الی الله عز و جل بل ما دهو با لله یذکرهم فلو سخطون
 حتی قتلوه بغیا و ظلما و عد و انا بن با بویه علیه السلام در کتاب خصال و امالی بسند خود در شمالی روایت کرده است
 که حضرت سید الشاجد بر زین العابدین سوی عبید الله بن عباس بن علی بن ایطالب نظر کرد پس گریان شد بعد
 آزان گفت منت روزی سخت و شدید تر بر پیغمبر خدا از روز چه که شهید کرده شد در آن روز غم او سزه بن عبد
 شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد آن روز سرتی که مقتول شد در آن روز پیغمبر او جعفر بن ایطالب بعد از آن فرمود و منیت
 در روزی مثل روز همین علیه السلام هجوم کردند و از دام آوردند بر دسی هزار بشرا و کمان میکردند آنها که بر آینه آنها
 زین است بستند بر یک از آنها خونریزی او را موجب خودی خداست و او خدا را بسا د ایشان میدادند و پند و نعت
 میکرد پس اینها پند میکردند تا آنکه آنحضرت را از راه بناوت و ظلم دستم قتل کردند ثم قال رحمه الله العباس
 نقلت اثر و ابلی و قد اصابه بنفسه حتی قتلته یلایا فایده الله عز و جل لهما جناحین یهما
 مع الملائکه فی الجنة کما جعل لجعفر بن ایطالب و ان للعباس عنک الله تبارک و تعالی من ذلک
 خطبه بها جمع الشهداء یوم القیمه بعد آزان گفت رحم کند خدا بر عباس پس بر آینه اختیار کرد بقای

حسین را بر قالی خود درخت که در جان خود را به برادر خود زنا کند هر دو دست او بریده شد ندیس عطف کرد عذای بزرگ
 و به ترعه من آن هر دو دست او بازو که بر او از میکند باها همه نه ششکان در پشت چنانکه بجز من ای طالب دو بازو عطف
 فرموده و بهر عذت و منزلت عباس خدایست که عطف و مسرت خواهند کرد و جمیع شنبه او در روز قیامت و لصا قتل
 اصحابی از ائمه علی بن علی علیه السلام واقعه به یقی فرود آید بوی احد اعراب همیشه کلا عین بسیار که خرج
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و یکار صباست لا یقل را ان یقل سیف و امر کل
 مناد فی خلفه یا بنی اربع فقال با امته در بی اقاتل ای ان یحمل بین یدی اس با سون
 فقال الحسین علیه السلام ما کمسوم خذله بسلا من الارض خالیه من بسلا ال محمد
 و من اصحاب و اقارب شربت او من علیه سلام شنبه کرد و در نزد حضرت تنها در میان شرف اهدا تا ندنی دیدند
 کسی را از قیمت خرد و نه کسی بیپ خود را در زمین اعجاب من و بسبب ان نمود در وقت چنان مرخص بیمار بود که قلم
 برداشتن شنبه خرد است و حضرت و طسوم نس به لکرا که بی فرزند من بار او مر جبت ندیس حضرت امام زین
 علیه السلام گفت ای عیسی بن مجذوم مرا که متفاند کنم و به روی نه زنده رسول خدا پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت
 که ای ام کلثوم و را بخرد و بعد از تا روی زمین از اسل ل محمد عالی باشد شمر نادری هلم من ذاب ینت
 عن جرمه رسول الله هل من یحل لجان الله بسا هل من یحیی روح الله فی اعانتنا
 و ارفعنا اصوات النساء بالعویل فمقل مر الحسین علیه السلام الی باب الجنة فقال خا و لولیا
 علیه بنی الطفل حتی اودعه بعد ازان برای انعام حبت نه اگر د آ یا دفع کنسند همت که دفع کند از حرم رسول کوا
 شرع ارا یا بعدا پرستی همت که حرف خد کند در باب ما آ یا فریادرسی است که امید و ثواب باشد از خدا و فریادرسی
 ما چون کلک رحمت سمات بکوش پیر دکیان عصمت رسیده صدای نوحه و زاری و ناله و بیقراری حرم محترم بند
 که دید پس حرم امام حسین علیه السلام بر در عینه آمد و فرمود پس فرمود که علی صفر سیر مرا بمن رسیده ما از او
 کم نفا و لوه الصبی یجمل بقبله رهو یقول و یل لهو کلام القوم اذ اکار جلک و محمد المصطفی

خصمهم والصبی فی بحیرہ ماہ صاملہ بن کاهل الاسد جب بسیرم مصلہ فاجتر الحسین علیہ السلام
 فقتل الحسین دمہ حتی امتلئت کفہ تمرہ می بہ الی السمام پس طفل را کفرت دادند بس حضرت اورا بوسہ
 سدا و سکت دای پیدائسکر وہ ہر گاہ باشد جد تو عسہ مصطفی دشمنش بنا و طفل در کنا حضرت بود کہ مرد بن کاهل اسد
 اورا نشانہ بر حوضاغت داورا در کنا حضرت شبہ کرد پس حضرت امام حسین علیہ السلام خون اورا می کفرت ما کہ گفت
 دست او پر شد بعد از ان اند البسری اسماں آید قال الباقی علیہ السلام من لم یسقط من ذلک الدم نظر آت
 انہ صرغہ قال ہون ما نزل لی ابہ بعین اللہ قالوا ثم قال علیہ السلام لا یكون اھون
 علیک من نصل الاھامرا نکتت حبت عثا الصر فاحبل ذلک لما ہو حیرانا حضرت امام محمد باقر علیہ
 السلام فرمودہ پس از ہم خون قطره بر زمین نافتا د بعد از ان گفت خداوند آسان بر من مصایب و شد ابد را بر
 بر توف ہر وہو بہت گفتہ اند بعد از ان حضرت علیہ السلام و انکت گفت خداوند انخواہ بود طفل من نزد تو کم از بچہ
 صالح خداوند اگر تصرف حذر از من منع نمودے پس بگردان آن نصرت را از برای ام کہ بہتر باشد از برای ما قال الباقی
 فی الاحتجاج فنزل الحسین علیہ السلام عن فرسہ و جفر للصبی لعن سیفہ و راملہ بلامہ و دفنہ
 شیخ طبرسی علیہ الرحمہ در کتبہ با احتجاج آورده پس حضرت امام حسین علیہ السلام از اسپ خود فرود آمد و قبری از برای
 حکم گوشہ خود بکن سیف خود کند و آن طفل را بچون او ملعون و لعین ساخت و در قبر گذاشت و دفن کرد و قال الباقی
 و انما زینب اختہ ۴۰۰ اخرجت الصبی و قالت یا اخی ہذا ولدک لہ قتلہ ایام ما ذاق المساء طلب
 لہ شربہ ماء فاحذہ علی یدک و قال یا قوم قد قتلتم شیعتی و اھل بیتی و قال یقی ہذا الطفل
 یتلپی عطشا فاسقوا شربہ من المساء فیما ہوا لھا طعمہم انما ماہ راجل صہم لستہم فذبحہ فذ
 علیہم یخوما منع لہم المختار و غیرہ و حضرت زینب خواہر محترم امام علیہ السلام علی اصغر از جنہ آورده
 از حضرت گفت کہ ای برادر من این فرزند تست اورا سے پوز میکند کہ قطره از آب پخشیدہ پس برای او نیک
 آطلب کن پس حضرت اورا بردست خود گرفت و گفت ای قلام بر آئینہ قتل کردید شما شیعیان ما را و عزیزان ما

و این غسل صیغراتی مانده و از تشکی مسوز پس او را از شربت آبی سیراب کنند پس سوز حضرت از اینها عذاب میکرد که مردی
 از آن گروه تفاوت پزوه چیزی انداخت و او را در کنار پرده بوح رحمت پس حضرت در حق اینها دعای بد تو کرد مختارین
 ثقیف و غیره از اینها کردم نمود و فی بعض الکتب ان الحسین علیه السلام لما نظر الى الثغرين وسعین جلا
 من اهلته صرعى الثفت نحو الخيمه و نادى يا سكينه يا فاطمه يا زینب یا امر کل سوم علیکن منی
 السلام فنادته السکینه یا ایه استلمت الموت فقال کیف لا یستلم من لانا صرله ولا معین
 فقالت یا ایه و ردنا الى حرم جلدنا فقال هیات لو ترک القطا لنا فتصارعن النساء فسکنتهن
 الحسین علیه السلام و در بعض کتابها چنین است که بر آینه حضرت امام حسین علیه السلام چون بنفاد و دو تن را از حجاب
 و آقارب خود در خاک و خون غلطان دید متوجه بنجاب خیمه گردید و مذاکره کرد ای سکینه ای فاطمه ذاتی زینب ای ام
 کل سوم بر شما سلام ما برسد پس حضرت سینه مذاکره کرد ای پدر من دل بمرک بناده و تن نبوت در داده پس حضرت
 گفت چگونه تن نبوت بنده انچه برای او و چنین دید و کاری نباشد پس حضرت سینه کلت کرد ای پدر من اگر چنین اراده دای
 مرا بسوی حرم جدم برسان پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت هیات اگر در اختیار خودی بودم البته این امر
 می نمودم باستماع این کلام وحشت انجام تمام پردکیان عصمت ناله و زاری نمودند پس حضرت آنها را سبکت کرد و میزد
 فی اثر فاقبلت سکینه و فی صاخره فغمها الى صدرها و صرخ دموعها بکلمه قال ابو الفرج
 و فی التي يقول بنها ابو عبد الله الحسین ۳ در کتاب اثر چنین است پس حضرت سینه گریان فریاد و
 دنا گران نزد حضرت آمد پس حضرت علیه السلام و انجسته او را بسینه خود چسباند و شکاف را با سینتین خود پاک کرد
 شیخ ابو الفرج گفته سینه است که در حق شان او حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام میگوید لعمرک اشی حبت
 دانه نکتون بها سکینه و التو باب تم پروردگار که جانم در قیضه قدرت اوست بر آینه من دوست میدارم
 خانه را که در آن سینه در باب باشد اجتهما و ابدل جل مالی و لیس یعاتب عندي عتاب دوست میدارم
 اینبار او خرج میکنم تمام مال خود را در رهناسندی او و نیست نزد من درین مقام ملامت و سرزنش و میباید